

نوشتن مثل دویدن

سیدحسین حسینی نژاد

مدیر مسئول ماهنامه انشا و نویسندگی

می نویسد.

نویسنده مثل دوندۀ وقتی نمی نویسد حالت نویسندگی خود را حفظ می کند. همه چیز نمی بیند، همه چیز نمی شنود. همه چیز را نمی بوید. گزینش می کند، بهترین ها را تا بتواند بهترین ها را تولید کند. بیایید ما هم پای خود را جای پای نویسندگان بگذاریم.

چه زمانی نویسنده، متن، قلم و کاغذ یکی می شوند؟

اوج نوشتن در یکی شدن پیام و پیام رسان است. وقتی این دو درهم شوند اتفاق شگفتی پیش می آید. در اوایل نوشتن یا با ظاهر نوشته درگیر هستیم یا محتوای آن. یا متن را نمی پسندیم یا پیام نهفته در آن را. مثل هر کاری این عادی است. در آغاز آشپز نه روش آشپزی خود را می پسندد و نه غذای تولید شده را. زمان زیادی صرف می کند. به سختی مواد را با هم ترکیب می کند. از بازده هم ناراضی است. زمان می برد تا بتواند محصول خوبی عرضه کند. صبوری می خواهد. پشتکار می خواهد. یأس را پشت سر گذاشتن می خواهد.

نویسنده هم در ابتدا همین گونه است. کلمات نمی آیند. می آیند اما خوب ترکیب نمی شوند. سوژه نامشخص است. رخ می نماید و گم می شود. پراکنده در متن موج می زند. اما بالاخره قلم رام می شود. کی؟ بعد از زمان زیاد. آن گاه که در موقع نوشتن نویسنده فراموش کند که چه می نویسد، چه می گوید، کجا می رود و از کجا می آید!

کی به این مرز می رسیم؟ با تمرین فراوان، با هر روز نویسی، با بی هدف نویسی. فرض کنید که بنایی تازه وارد این حرفه شده است. در نگاه ظاهر چیدن دیوار و بالا آوردن آن کار راحتی به نظر می رسد. دست به کار می شود. نه آجر در دستان او جا می گیرد. نه ملاتخ خوب ترکیب می شود، نه می تواند تراز کند. دیواری که می چیند به همه چیز می ماند جز دیوار. هر سمتش سازی می زند. یک جا تو رفته، یک جا برآمده. یک جا بلند است یک جا کوتاه. بالاخره آجر، ملاتخ و کمچه و تراز تسلیم بنا می شوند. کی؟ خیلی باید بگذرد. خیلی باید خراب کند و از نو بسازد. خیلی باید به خود و به کار خود بخندد. اما باید ادامه دهد تا برسد.

در عالم نویسندگی نیز متن همین کجی و کاستی ها را دارد. زمخت است، لطیف نیست. ناساز است. هر سمتش حرفی می زند. اما بالاخره کلام و معنی تسلیم نویسنده می شود. باید کوشید تا به

«نوشتن به مثابه دویدن است. هر چه بیشتر آن را انجام دهید بهتر به آن مسلط می شوید. دوندۀ خود را در حال و هوای دوندگی نگه می دارد حتی اگر ندود. کسی که تمرین نویسندگی می کند همین طور است حتی اگر یک روز ننویسد.»*

به نظر شما خود را در حال و هوای نویسندگی دیدن، حتی اگر نویسی یعنی چی؟ نویسنده چه شباهتی به دوندۀ ای دارد که خود را در حال و هوای دویدن نگه می دارد، حتی اگر ندود؟ شاید به این معنی باشد که دوندۀ وقتی شرایط دویدن ندارد استیل خود را حفظ می کند. پرهیزهای غذایی اش را رعایت می کند. کم خوردن، خوب خوردن، به موقع خوردن، سالم خوردن و ... مهم تر حفظ حس دوندگی و رها نکردن خود لازمه کار اوست. در ذهنش می دود. در ذهنش از موانع عبور می کند. تایم می گیرد و سر تایم در ذهن به پایان دوی صد متر یا دویست متر می رسد. عاشق دویدن است. با عشق آن زندگی می کند. ارتباط می گیرد و کار می کند. نویسنده نیز چنین می کند. در ذهنش می نویسد. حس و حال نویسندگی را در خود حفظ می کند. وقتی می خواند دقیق می خواند. به عبارات توجه می کند. می اندیشد. فراز و فرود جمله ها را نگاه می کند. کوتاهی و بلندی آن ها را و ترکیباتشان را می نگرد و از آن ها می آموزد. وقتی راه می رود خوب مشاهده می کند. به جزئیات خیره می شود. حواسش را جمع می کند. آن ها را به کار می اندازد. شنیدنی ها را می شنود. بوئیدنی ها را حس می کند. از لامسه اش بهره می گیرد. می چشد. می بیند و می شنود. حتی اگر ننویسد، ذخیره می کند. موقع نوشتن از این ذخیره ها استفاده می کند.

نوشتن، آن هم خوب نوشتن، یکباره ممکن نیست. پس از مدت کوتاهی (نیم تا یک ساعت یا بیشتر) ذخایر تمام می شود. نویسنده دوباره خود را شارژ می کند. به طبیعت برمی گردد. به جامعه، به خانواده و ذخیره می کند. می اندوزد و دوباره که به نوشتن برگردد از آن استفاده می کند. بدون چنین بده بستانی با طبیعت و جامعه امکان ادامه کار نیست.

پس نویسنده وقتی نمی نویسد هم انکار دارد می نویسد. جمع می کند؛ دانه دانه. موقع نوشتن این دانه ها هستند که به کارش می آیند. هر چه دانه های بیشتری برداشته باشد، جلوتر می رود. عمیق تر می شود و اثرگذارتر



این سطح از نوشتن رسید، لازمه خوب نوشتن، خراب نوشتن است. امکان ندارد یک شبه ره صدساله برویم.

اگر متن‌هایی می‌خوانیم که از آن لذت می‌بریم، یک دست است، جافتادگی ندارد، نویسنده‌اش بارها و بارها متن زشت و ناگوار نوشته اما خسته نشده است. ادامه داده تا به جایی رسیده که پیام و پیامگزار و قلم و کاغذ یکی شده‌اند. هیچ فاصله‌ای بین‌شان نیست. نمی‌توان آن‌ها را از هم جدا کرد. رسیدن به این سطح امید، پشتکار و سخت‌کوشی می‌خواهد. مثل هر کاری صبر و نگاه به آینده می‌خواهد. آینده را خوب نگاه کنیم.

چگونه سبک و سیاق خود را در نوشتن پیدا کنیم؟

سبک و سیاق نوشتار به شخصیت ما و دلبستگی‌هایمان وابسته است. جزئی است که از نگرش ما به زندگی سرچشمه می‌گیرد. درونی است. اگر کمال‌گرا هستیم سبک ساده نوشتن‌مان به گونه‌ای است که با فرد پیشرفت‌گرا متفاوت است. اولی آن‌قدر کار را کامل می‌خواهد که از نوشتن باز می‌ماند و اگر بنویسد دیر از آن راضی می‌شود. دومی چون پیشرفت در نوشتن را لازمه انجام آن می‌داند راحت‌تر می‌نویسد. ساده‌تر می‌نویسد. سختگیری کمتری نسبت به متن‌اش دارد و همچنان که جلو می‌رود سبک خود را پرورش می‌دهد.

برای رسیدن به سبک خاص به چند نکته توجه داشته باشید:

۱. محتوا برای شما اولویت داشته باشد. بیش از حد مشخص ننویسید تا محتوا گم شود. پرورش محتوا بر هر چیزی اهمیت دارد. در بازنگری هر جا که زیادی شخصی نوشته‌اید اصلاح کنید.

۲. در نوشتن مراقبت کنید تا از موضع بالا ننویسید. زیرا ارتباط خودتان را با مخاطب از دست می‌دهید. همچنین مخاطب را دست کم نگیرید. زیرا در این حالت سطح نوشته‌تان نازل می‌شود.

۳. طبیعی بنویسید. طبیعی نوشتن مثل پوشیدن لباس برای هر مراسمی است. لباس رنگین در مراسم ختم توجه همه را به رفتار غیرطبیعی ما جلب می‌کند. همان‌طور که لباس میهمانی پوشیدن در یک برنامه تفریحی همین اتفاق را برای ما رقم می‌زند. پس کلمات را مناسب محتوا بر تن کنیم.

۴. از اصطلاحات تکراری و نخ‌نما بهره نگیرید. بهره‌گیری از این‌گونه اصطلاحات نشان می‌دهد که شما هنوز زبان مخصوص خود را پیدا نکرده‌اید و با کفش‌های دیگران راه می‌روید.

۵. آثار خوب را بخوانید و از آن‌ها نکته بردارید.

چرا از زبان عاطفه‌زده در نوشته استفاده نکنیم؟

زبان عاطفه‌زده چیست؟ زبانی است که نشان می‌دهد نویسنده موضع‌گیری خاص دارد. محتوا را به خوب و بد تقسیم می‌کند. زشت و زیبایش می‌کند و آن وقت می‌نویسد. زبان عاطفه‌زده زبانی است که شما را از نوشتن بی‌طرفانه دور می‌کند: تو خیلی لجوج هستی. او مرد احمقی به نظر می‌رسد. گداصفت است و... زبان عاطفه‌زده اغلب در متن‌های سیاسی حریف نابودکن به کار می‌آید. وقتی زبان عاطفه غالب می‌شود منطق و استدلال عقب‌نشینی می‌کند. چون جایی برای عرض اندام نمی‌یابد، حتی اگر استدلالی هم باشد. زبان عاطفه‌زده نمی‌گذارد وضعیت خوب توصیف شود. مخاطب را به واکنش وامی‌دارد. زبان عاطفه‌زده هیجانی است. گاه هیجان‌های مثبت هم نمی‌گذارد واقعیت خوب توصیف شود: روز دوست‌داشتنی، هوای بسیار جالب، زن خوش‌رو، غذای بسیار مفید و...

زبان عاطفه‌زده و هیجانی مانع نشان دادن وضعیت می‌شود. بیشتر درباره موقعیت می‌گوید تا آن را نشان دهد.

* نوشتن تا مغز استخوان، ناتالی گلد برگ، برگردان شهرام عدیلی‌پور، ویستار، ۱۳۹۳